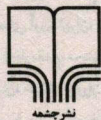


گراهام گرین  
قدرت و جلال  
ترجمہی ہرمز عبداللہی



نور چشمہ

جهان کلاسیک

## فصل اول

### بندر

آقای تنج<sup>۱</sup> در آفتاب خیره‌کننده‌ی مکزیک و در غباری که سفیدی می‌زد، از خانه بیرون زد تا دنبال کپسول اترش برود.

چند لاشخور با بی‌اعتنایی تحقیرآمیزی از پشت‌بام به پایین می‌نگریستند: او هنوز تبدیل به لاشه نشده بود. کمی جوشی بود. کمی جوشی شد و با ناخن‌های شکسته و ناصافش تکه‌ای از سنگفرش جاده را کند و به طرف آن‌ها پرت کرد. یکی از لاشخورها از جایش پرید و بال‌زنان از فراز شهر، از فراز میدان کوچک، از فراز مجسمه‌ی نیم‌تنه‌ی رئیس‌جمهور سابق، ژنرال سابق، موجود بشری سابق، از فراز دو دهه‌ای که آب معدنی می‌فروختند گذشت، و به سوی رودخانه و دریا رفت. اما آن‌جا چیزی گیرش نمی‌آمد. آن‌جا رسیدگی به لاشه‌ها به عهده‌ی کوسه‌ها بود. آقای تنج از میدان گذشت.

به مردی تفنگ‌به‌دست که در سایه‌ی کوچکی کنار دیوار نشسته بود گفت: «بوئنوس دیاس (روز به‌خیر)». اما این‌جا که انگلستان نبود. آن مرد اصلاً چیزی نگفت، فقط بدخواهانه به آقای تنج زل زد، گویی هرگز با این بیگانه سروکار